بسمه تعالی

موضوع: مسئله 30 / قرائت / صلوه

فهرست مطالب

[مسئله 30: حکم قرائت در صورت وجود آفت در لسان 1](#_Toc119863147)

[تکمله بحث جلسه قبل در مورد غیر قادر بر تلفظ صحیح 2](#_Toc119863148)

[بیان آیت الله سیستانی حفظه الله (وجه اول) 2](#_Toc119863149)

[مناقشه در فرمایش آیت الله سیستانی 3](#_Toc119863150)

[وجه دوم: اطلاق أدله دال بر قرائت 5](#_Toc119863151)

[وجه سوم: روایت سکونی 5](#_Toc119863152)

[وجه چهارم: روایت دیگر از سکونی 5](#_Toc119863153)

[وجه پنجم: روایت قرب الإسناد 6](#_Toc119863154)

[روایت ششم: روایت نبوی 7](#_Toc119863155)

[بخش دوم بحث: حکم عاجز از مطلق قرائت 7](#_Toc119863156)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته 30 در مورد قرائت کسی که عاجز از قرائت است مطرح گردید، استاد بحث را به دو فرض قادر بر قرائت ملحونه و عاجز از مطلق قرائت تقسیم فرمودند. در این جلسه به بررسی تفصیلی این مسئله پرداخته می شود.

# مسئله 30: حکم قرائت در صورت وجود آفت در لسان

مرحوم سید می فرمایند:

« إذا كان في لسانه آفة لا يمكنه التلفظ‌يقرأ في نفسه و لو توهما و الأحوط تحريك لسانه بما يتوهمه‌»[[1]](#footnote-1)

سید در این مسئله راجع به کسی که در لسان خود آفتی دارد و متمکن از تلفظ نیست سخن گفته و فرموده که حدیث نفس کند. احتیاط واجب نیز این است که زبانش را طبق همان حدیث نفس تحریک کند و بچرخاند. ما به تبع محقق خویی عرض کردیم کسی که در لسان خود آفت دارد، گاهی فقط برخی از حروف را نمی تواند اداء کند، مثل اینکه راء را یاء می گوید، یا لام را نون می گوید، یا شبیه ترک زبان ها که برخی از حروف را نمی توانند اداء کنند، اول حکم این فرض باید بحث شود سپس به بحث صاحب عروه پرداخته شود.

## تکمله بحث جلسه قبل در مورد غیر قادر بر تلفظ صحیح

عرض شد که شبهه این است که شخصی که متمکن از قرائت صحیحه نیست و عملا قرائت ملحونه دارد، چرا قرائت در حق وی ساقط نشود؟ چرا باید قرائت ملحونه واجب باشد؟

## بیان آیت الله سیستانی حفظه الله (وجه اول)

یک وجهی از آیت الله سیستانی نقل شد که مراجعه به نوشته های خود کردیم در تقریرات درس ایشان و تعلیقه ایشان در عروه در مسئله 33، در این جلسه تکرار می کنیم که نقل از ایشان دقیق باشد. ایشان در تکبیرۀ الإحرام نیز فرموده است که ما یک امر به تکبیر داریم که شامل تکبیرۀ ملحونه می شود، یک امر دیگر به تحسین داریم. عمدتا دلیل آن نیز صحیحه ابن سنان بود که متن آن چنین بود:

« الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ مِنَ الصَّلَاةِ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ أَجْزَأَهُ أَنْ يُكَبِّرَ وَ يُسَبِّحَ وَ يُصَلِّيَ»[[2]](#footnote-2)

از این روایت استفاده می شود که تحسین قرائت واجب است و تحسین تکبیرۀ الإحرام نیز واجب است(قرائت خصوصیتی ندارد و تحسین شامل تکبیر نیز می شود) در بحث تکبیر فرموده است وقتی شخص عاجز از تحسین تکبیر شود، عاجز از سنت است؛ زیرا در فریضه نیامده است که تحسین تکبیرۀ الإحرام فریضه باشد، اصل تکبیرۀ الإحرام فریضه است، لذا شخص تکبیر با ملحونا می گوید، فریضه را به جا آورده و سنت را ترک کرده است. در قرائت نیز ایشان می فرماید: قرائت اطلاق دارد و شامل ملحونه نیز می شود؛ ظاهرا نظر ایشان قرائت ملحونه ای است که مغیر معنا نباشد.

اگر عاجز از تحسین قرائت شویم، مقتضای قاعده این است که قرائت ملحونه به جا آورده شود، اما ما قبلا از ایشان نقل کردیم در کلمات ایشان نیز موجود است که به برکت صحیحه عبدالله بن سنان اگر شخص قدرت اتیان قرائت صحیحه نداشتیم، وظیفه منتقل به تسبیح می شود. ایشان در مقام فتوا احتیاط می کنند که متن آن را عرض می کنیم، ولی از نظر استدلالی نظر ایشان چنین است که اگر متمکن از قرائت صحیحه سورۀ حمد به مقدار معتد به باشد باید بخواند، اگر متمکن نیست، اگر متمکن از قرائت آیات قرآن به طور صحیح به اندازه سورۀ حمد باشد، نوبت به آن می رسد؛ زیرا در روایت می گوید «لایحسن أن یقرأ القرآن»، اگر هم عاجز از قرائت سایر آیات قرآن به مقدار سورۀ حمد باشد، نوبت به تسبیح می رسد، شخص می تواند تسبیح بگوید و به رکوع برود. در مقام فتوا در ذیل مسئله 33 در ذیل فتوای صاحب عروه که فرموده است: «من لا يقدر إلا على الملحون أو تبديل بعض الحروف‌و لا يستطيع أن يتعلم أجزأه ذلك و لا يجب عليه الائتمام»[[3]](#footnote-3) آیت الله سیستانی فرموده است: «إذا کان یحسن منه مقدارا معتدا به». فرموده اند قرائت مجزی است اما اگر مقدار معتد به از سورۀ حمد را می تواند به شکل صحیح بخواند مجزی است، اگر نمی تواند، احوط این است که علاوه بر قرائت ملحونه سورۀ حمد، مقداری دیگر از قرآن را که می تواند بخواند، ضمیمه کند، اگر آن را نیز نمی تواند، تسبیح را ضمیمه کند. البته این مطلب احتیاط است، از نظر استدلالی فرموده اند که اول سورۀ حمد، بعد قرائت آیات دیگر از قرآن و اگر آن را نیز نمی تواند نوبت به تسبیح می رسد.

### مناقشه در فرمایش آیت الله سیستانی

عرض ما این بود که اکثر مردم که مخارج را نمی توانند اداء کنند، معظم سورۀ حمد را خراب می کنند و خرابی آن ها نیز مغیر معنا است. بسم الله الرهمن می گویند، رهمن به معنای کسی است که مرطوب است، الهمد لله، با هاء دوچشم به معنای مرگ است. در آیات دیگر نیز آمده است که «فتری الأرض هامدۀ» عوام که بلد نیستند معنای آن را نیز نمی دانند و قصد خیر نیز دارند، تعبیر ها هم مغیر معنا است، به قول یکی از دوستان می گفت که عرب زبانی گفته بود ایرانی ها می گویند اللهم أجل لولیک الفرج، یعنی خدایا فرج حضرت را تأخیر بینداز، اشتباه می گویند. خود سورۀ حمد نیز واقعا «قیرالمغضوب» چه معنایی دارد؟ بگذریم از کسانی که اشتباهات فاحشی می کنند و «ولاالضالیم» می گویند. مثلا «ایاک نأبد» به معنای أبد است. کلمه صرات چه معنایی دارد؟ بلی، از بس مردم اینطور خوانده اند می فهمیم چه می گویند، ولی این مطلب که مرادشان معلوم است، دلیل نمی شود اینگونه خواندن جایز باشد. مثل اینکه به بیچاره ای ترکی یاد داده بودند که وقتی می خواهد احوالپرسی کند یک جمله رکیکی بگوید، وقتی ترک زبان ها می آمدند شروع می کرد به گفتن آن جمله اشتباه که رکیک بود، به او گفتند که این جمله را نگویید خوب نیست، می گفت به من گفته اند که این احوالپرسی است. شخص حقه بازی که به او یاد داده است که اینطور بگوید، می داند که احوالپرسی می کند ولی معنای عرفی آن این نیست که می گوید. مراد عوام از دعای تعجیل فرج مشخص است، ولی معنای عبارتی که می گویند این نیست. پس «یحسن مقدارا معتدا به» صدق نمی کند. در خیلی از فارس زبان ها و ترک زبان ها که تجوید را رعایت نمی کنند یحسن مقدارا معتدا به نیست و مغیر معنا نیز می باشد. مگر اینکه ادعای سیره شود کما اینکه از محقق حائری نقل شده است که سیره بوده است که زبان های مختلف می آمدند مسلمان می شدند و در یک روایت نیامده است که کلاس تجوید برای این ها گذاشته باشند، همان نماز خود را می خواندند. خلاصه اینکه کامل فرمایش آیت الله سیستانی چنین بود که می فرمایند طبق روایت عبدالله بن سنان اگر شخص کامل نمی تواند قرائت صحیحه انجام دهد و از سایر آیات نیز به اندازه سورۀ حمد نمی تواند قرائت صحیح داشته باشد، می تواند به تسیبح رجوع کند، عرض می کنیم اگر مغیر معنا می گویند، خلاف احتیاط است، دیگر قرآن خواندن نیست. اگر مغیر معنا نباشد، ذکر است، ولی وقتی مغیر معنا است، خلاف احتیاط است. ایشان می فرماید قرائت قرآن مطلق است و تحسین قرآن از صحیحه عبدالله بن سنان استفاده می شود، و این فرمایش نیز مبتنی بر این است که تحسین را به معنای تصحیح می گیرند در حالی که به معنای بلد بودن است، شواهدی نیز در جلسه گذشته عرض کردیم که در این جلسه نیز عرض می کنیم. مثلا در روایت آمده است:

« هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمَهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ بِاثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ أَوْ بِثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ لِسَاناً وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّة»[[4]](#footnote-4)

در روایت دیگر آمده است:

« عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ فَقَالَ: مَا مَنَعَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَنْ يَجْعَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ فِي الشُّورَى؟ «قَدْ قِيلَ ذَلِكَ لِعُمَرَ فَقَالَ: كَيْفَ أَجْعَلُ رَجُلًا لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يُطَلِّقَ؟»[[5]](#footnote-5)

یعنی عبدالله بن عمر کسی بود که نمی توانست طلاق بدهد، نه اینکه به نحو صحیح زوجتی طالق بگوید، لازم نیست که صحیح بگوید همین که مفید معنا باشد، کافی است.

در روایت دیگر آمده است:

« قَالَ أَبُو هَاشِمٍ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ ع وَ هُوَ مُجَدَّرٌ فَقُلْتُ لِلْمُتَطَبِّبِ آب گرفت ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ تَبَسَّمَ فَقَالَ تَظُنُّ أَلَّا يُحْسِنَ الْفَارِسِيَّةَ غَيْرُكَ فَقَالَ لَهُ الْمُتَطَبِّبُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تُحْسِنُهَا. فَقَالَ أَمَّا فَارِسِيَّةُ هَذَا فَنَعَمْ قَالَ لَكَ احْتَمَلَ الْجُدَرِيُّ مَاء»[[6]](#footnote-6)

حضرت فرمودند که فکر می کنید غیر از شما کسی فارسی بلد نیست؟ ظاهر این است که فارسی بلد نیست، نه اینکه فارسی درست بلد نیست. همین که مفهوم را برساند کافی برای بلد بودن فارسی است. محقق حکیم نیز فارسی صحبت می کردند ولی ملحون بود، همین که معنا را می رساند کفایت می کرد. طفلی که لایحسن صناعة، یعنی کسی که کاری بلد نیست، فرمود نفرستیدش کار بکند، کار نمی‌تواند بکند، کار نمی‌تواند بکند می‌‌رود دزدی می‌‌کند پول دزدی برای شما می‌‌آورد.

## وجه دوم: اطلاق أدله دال بر قرائت

به نظر ما وجه دوم راجع به کسی که قرائت ملحونه دارد این است که بگوییم امر به قرائت به مجموع مکلفین که متوجه شد و در بین این ها کسانی هستند که متمکن از قرائت صحیحه نیستند، نسبت به کسانی که متمکن از قرائت صحیحه هستند، انصراف به قرائت صحیحه دارد. این مطلب را نیز محقق حائری اشکال می کرد و می فرمود که کسانی که متمکن از قرائت صحیحه نیز هستند ولی اعراب را رعایت نمی کنند، نمازشان صحیح است؛ زیرا عرفا می گویند نماز خوانده است. مثل اینکه می گویند غزل حافظ بخوانید، شخص می خواند غلط املایی نیز دارد می گویند خوانده است. ما این فرض را نمی گوییم، در وقت خود بحث می کنیم، به نظر ما بعید نیست در فرض تمکن از قرائت صحیحه به قرائت صحیحه انصراف داشته باشد، ولی کسی که متمکن از قرائت صحیحه نیست نسبت به وی انصراف به قرائت صحیحه ندارد، وقتی می خواند، عرفا می گویند سورۀ حمد خوانده است.

## وجه سوم: روایت سکونی

دلیل سوم روایت نوفلی از سکونی است:

« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ مِنْ أُمَّتِي لَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ بِعَجَمِيَّةٍ فَتَرْفَعُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّةٍ»[[7]](#footnote-7)

این روایت در مورد قرائت قرآن است ولی اطلاق دارد و شامل نماز نیز می شود. می فرماید تنزیل قرائت عربی می شود. ملائکه نیز آن را بالا می برند به معنای این است که صحیح و مجزی است. در روایت کنایه به کار رفته است که صحیح است. تنها اشکال در این روایت، سند آن است که مشتمل بر نوفلی است، برخی از بزرگان مثل آیت الله سیستانی می فرمایند توثیق ندارد ولی ما به دلیل اکثار روایت برخی از اجلاء مثل ابراهیم بن هاشم توثیق کرده ایم.

## وجه چهارم: روایت دیگر از سکونی

روایت دیگر موثقه دیگر نوفلی از سکونی است:

« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَلْبِيَةُ الْأَخْرَسِ وَ تَشَهُّدُهُ وَ قِرَاءَتُهُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ تَحْرِيكُ لِسَانِهِ وَ إِشَارَتُهُ بِإِصْبَعِهِ»[[8]](#footnote-8)

گفته می شود که به اولویت قطعیه وقتی اخرس کفایت می کند که تحریک لسان و اشاره به انگشت کند، اگر کسی آفت نسبت به برخی از حروف دارد، اکتفاء به قرائت ملحونه در حق وی به طریق اولی فهمیده می شود. ظاهر مناسبت حکم و موضوعش این است که این حکم همیشگی است برای آن اعجمی که قادر نیست بر قرائت عربی قرآن. ظاهرش به مناسب حکم و موضوع این است که اطلاق دارد.

سوال: این شخص می تواند جایگزین لفظیه داشته باشد زیرا می تواند سورۀ دیگری بخواند.

جواب: این فرمایش عرفی نیست. وقتی می تواند ملحونه بخواند؛ چرا باید بگوییم که سورۀ دیگری بخواند؟ الغاء خصوصیت وجیه است.

## وجه پنجم: روایت قرب الإسناد

قرب الإسناد نقل می کند:

« وَ عَنْهُ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ:: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ سُئِلَ عَمَّا قَدْ يَجُوزُ وَ عَمَّا قَدْ لَا يَجُوزُ مِنَ النِّيَّةِ مِنَ الْإِضْمَارِ فِي الْيَمِينِ، قَالَ:

«إِنَّ النِّيَّاتِ قَدْ تَجُوزُ فِي مَوْضِعٍ وَ لَا تَجُوزُ فِي آخَرَ، فَأَمَّا مَا تَجُوزُ فِيهِ فَإِذَا كَانَ مَظْلُوماً، فَمَا حَلَفَ بِهِ وَ نَوَى الْيَمِينَ فَعَلَى نِيَّتِهِ، فَأَمَّا إِذَا كَانَ ظَالِماً فَالْيَمِينُ عَلَى نِيَّةِ الْمَظْلُومِ. ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَتِ النِّيَّاتُ مِنْ أَهْلِ الْفِسْقِ يُؤْخَذُ بِهَا أَهْلُهَا، إِذاً لَأُخِذَ كُل‏ مَنْ نَوَى الزِّنَا بِالزِّنَا، وَ كُلُّ مَنْ نَوَى السَّرِقَةَ بِالسَّرِقَةِ، وَ كُلُّ مَنْ نَوَى الْقَتْلَ بِالْقَتْلِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَدْلٌ كَرِيمٌ لَيْسَ الْجَوْرُ مِنْ شَأْنِهِ، وَ لَكِنَّهُ يُثِيبُ عَلَى نِيَّاتِ الْخَيْرِ أَهْلَهَا وَ إِضْمَارِهِمْ عَلَيْهَا، وَ لَا يُؤَاخِذُ أَهْلَ الْفُسُوقِ حَتَّى يَعْمَلُوا. وَ ذَلِكَ أَنَّكَ قَدْ تَرَى مِنَ الْمُحْرِمِ مِنَ الْعَجَمِ لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَالِمِ الْفَصِيحِ، وَ كَذَلِكَ الْأَخْرَسُ فِي الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ وَ التَّشَهُّدِ، وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْعَجَمِ الْمُحْرِمِ لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَاقِلِ الْمُتَكَلِّمِ الْفَصِيحِ. وَ لَوْ ذَهَبَ الْعَالِمُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَصِيحُ حَتَّى يَدَعَ مَا قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَلْزَمُهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ، حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِالنَّبَطِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ، لَحِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ذَلِكَ بِالْأَدَبِ حَتَّى يَعُودَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمَهُ وَ عَقَلَهُ. قَالَ: وَ لَوْ ذَهَبَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي مِثْلِ حَالِ الْأَعْجَمِيِّ الْمُحْرِمِ، فَفَعَلَ فَعَالَ الْأَعْجَمِيِّ وَ الْأَخْرَسِ عَلَى مَا قَدْ وَصَفْنَا، إِذاً لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ فَاعِلًا لِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَيْرِ، وَ لَا يُعْرَفُ الْجَاهِلُ مِنَ الْعَالِم‏»[[9]](#footnote-9)

فرمودند: محرم از عجم یعنی کسی که فصیح نیست، عجمی که در لغت می گویند العجم الذی لم یخالط العرب فلایقدر علی التکلم باللهجة العربیة، حروف را از مخرج خود اداء نمی کند. شبیه محرم که ماه محرم می گویند یعنی جدید، تازه، سوط محرم یعنی تازیانه تازه که هنوز دیگران را با او نزده اند، تازه است. می فرماید عالم متکلم فصیح باید درست بخواند، ولی محرم اعجمی زبان نابلد است، خدا از او، آنچه را که از متکلم عاقل فصیح می خواهد، از این محرم عجمی نمی خواهد. انصافا دلالت روایت تمام است. رجل محرم أعجمی اگر این کار را کند اشکال ندارد، ولی متکلم عاقل فصیح حق ندارد اشتباه به جا آورد.

## روایت ششم: روایت نبوی

از پیامبر گرامی اسلام اینگونه نقل شده است:

« عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنّ سين بلال شين عند الله»[[10]](#footnote-10)

این روایت نیز خوب است، لکن سورۀ حمد شین ندارد. مگر اینکه از باب ذکر مثال بدانیم و اینطور برداشت کنیم که یاء کسی که مخرج راء بلد نیست، عندالله راء است. الغاء خصوصیت می شود. بلال نیز خصوصیتی ندارد، لکن آنچه مهم است این است که این روایت حتی در کتب روایی معتبر اهل سنت نیز نیامده است. در صحاح آن ها نیامده است، صرفا در کتب ادبی آمده است.

# بخش دوم بحث: حکم عاجز از مطلق قرائت

حال به مسئله اصلی عروه برمی گردیم که شخص آفت لسان دارد به طوری که اصلا قادر بر صحبت نیست. صاحب عروه فرموده است: «یتوهم توهما» یعنی حدیث نفس کند. راجع به أخرس ایشان می فرماید: «یشیر بإصبعه و یحرک لسانه» اما راجع به کسی که آفتی دارد که هیچ نمی تواند صحبت کند، فرموده است اشاره به ید لازم نیست و احتیاط واجب تحریک لسان است، آنچه مهم است، حدیث نفس است. در جلسه آینده به بررسی أدله کلام صاحب عروه پرداخته می شود.

1. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص652.](http://lib.eshia.ir/10028/1/652/%D9%84%D8%B3%D8%A7%D9%86%D9%87) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص147.](http://lib.eshia.ir/10083/2/147/%D8%B1%D8%AC%D9%84%D8%A7) [↑](#footnote-ref-2)
3. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص652.](http://lib.eshia.ir/10028/1/652/%D8%A7%D9%84%D8%AD%D8%B1%D9%88%D9%81) [↑](#footnote-ref-3)
4. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص226.](http://lib.eshia.ir/86650/1/226/%D9%88%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87) [↑](#footnote-ref-4)
5. .قرب الإسناد ص 101. [↑](#footnote-ref-5)
6. [الخرائج و الجرائح، ابن هبه الله راوندی، ج2، ص675.](http://lib.eshia.ir/15052/2/675/%D8%A2%D8%A8) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص619.](http://lib.eshia.ir/11005/2/619/%D8%A7%D9%84%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص315.](http://lib.eshia.ir/11005/3/315/%D8%AA%D8%AD%D8%B1%DB%8C%DA%A9) [↑](#footnote-ref-8)
9. . قرب الإسناد (ط - الحديثة)، متن، ص: 49. [↑](#footnote-ref-9)
10. [عدة الداعی، ابن فهد الحلی، ج1، ص36.](http://lib.eshia.ir/15201/1/36/%D8%B4%DB%8C%D9%86) [↑](#footnote-ref-10)